

افشارهای خوزستان

بقلم آقای سید احمد آقا تبریزی

آقای مدیر :

در شماره دوم آینده در پایان مقاله « عربها در خوزستان » درباره طوایف افشار که در خوزستان نشیمن داشته اند برسیده و خواسته اید که آنچه درباره آن گروه آگاهی دارم از روی اسناد تاریخی بنگارم . در پاسخ این پرسش و خواهش از همه بهتر آن میدانم شرحی را که در این باره در هنگام توقف خود در خوزستان یادداشت کرده ام با اندک تصرفات و اصلاحی رونویسی کرده برای چاپ بمجله شما بفرستم :

یکی از ایل‌هایی که از دیر زمان در خوزستان نشیمن داشته اند ایل افشار بوده . و در روزگار صفویان نام این مردم در ضمن حوادث خوزستان فراوان برده میشود . در آن زمان طوائف افشار در خوزستان انبوه و فراوان و در کوه کیلویه و رامهرمز و دورق و شوشتر نیرومند و استوار بوده اند . لیکن در زمانهای دیرتر بیشتری از ایشان بویژه آبهائی که در کوه کیلویه و رامهرمز و دورق نشیمن داشته اند از خوزستان بیرون رفته و پراکنده گردیده اند ، و اکنون تنها در شوشتر و اطراف شوشتر است که طائفه از افشار بنام « کندزلو » جای گزین میباشند .

بس آشکار است که ایل افشار که یکی از بزرگترین

افشارها کی بخوزستان ایل‌های ایران است و تیره های فراوان آن در بیشتر

از ولایات (آذربایجان و خراسان و کرمان و فارس و

خمسه و مازندران و همدان و خوزستان و غیره) پراکنده

می باشند از مردم نخستین و بومیان ایران نبوده و از ترکستان بدن

مرزوبوم آمده اند . در باره تاریخ و زمان در آمدن افشارها بایران سخنهای

گوناگون نوشته اند: یکی از نویسندگان اروپا آنرا در قرن شانزدهم میلادی (قرن دهم هجری) دانسته، و میرزا مهدیخان استرابادی در تاریخ جهانگشای نادری در قرن هفتم هجرت می نگارد. (۱) ولی مادر باره خوزستان بالخصوص سند تاریخی در دست داریم و می‌رساند که نخستین بار در آمدن طوایف افشار بدان سرزمین در آغازهای قرن ششم هجری بوده است: عبدالله بن فضل الله شیرازی در بخش دوم تاریخ و صاف چون از آناپکان فارس بسخن می‌آغازد چنین گوید: «چون مدت سلطنت سلجوقیان سپری خواست شد و معشوقه بی وفای ملک از ایشان سیری نمود افواج تراکه چرن امواج بحر زاخرا از نواحی قیچاق (۲) منحدر شدند. یعقوب بن ارسلان الأفری با قومی انبوه قصبه خوزستان را اختیار کردند، و سنقر بن مودود السلفری در عرصه کوه کیلویه... خیام اقامت بر افراشت» (۳)

بی گفتگو است که مقصود از «الافشری» همان کلمه «افشار» است و طوایف افشار هنوز در آغازهای قرن ششم بخوزستان درآمده اند ولی بس شگفت است که از آن تاریخ تا آغازهای قرن دهم هجرت که صفویان بنیاد پادشاهی خود می‌گذارند در میان حوادث خوزستان نامی از مردم افشار بمیان نیامده و نشانی از آنها دیده نمی‌شود مگر اشاره مختصری که


(۱) عین عبارت اینست «وافشار از جنس ترکان می‌باشد. و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود و در ایامی که منوبه بر ترکستان استیلا یافته از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار...» جهانگشا چاپ تبریز ص ۱ (۲) دشت قیچاق در شمال دریای خزر از روزگاران باستان یورت و نشینگاه مردم ترک بوده و از آنجا بدیگر سرزمینها کوچیده اند. میتوان گفت که مقصود میرزا مهدیخان نیز از ترکستان همان دشت قیچاق است بویژه که میگوید که طوایف افشار در خاک ایران نخست در آذربایجان نشین گزیدند، زیرا دشت قیچاق از دیگر یورتهای مردم نزدیکتر بآذربایجان بوده. (۳) تاریخ و صاف نسخه خطی شماره صفحه ندارد.

تاریخ و صاف به جنگهای یعقوب بن ارسلان با اتابک سنقر مینماید (۴)
 خوزستان در آن تاریخ در دست شاهزادگان و امرای سلجوقی
 بود و چندی بعد بتصرف خلیفه بغداد درآمد. و از آن پس خوارزم
 شاهیان، و مغولان، و اتابکان لرستان، و شاه اسحق انجو، و مظفریان
 فارس، و امیر تیمور گورکانی، و آل مشعشع یکی پس از دیگری بدان ولایت
 دست یافته و مدتی کم و بیش حکمرانی کردند. در تاریخ و سرگذشت
 هیچکدام از این خاندانها نامی از طوایف افشار در خوزستان برده نمیشود
 و تا آنجا که نگارنده جستجو و کاوش توانسته ام با هیچگونه قرینه و دلیلی
 نتوان دانست که آن مردم را در آن سرزمین حال چه شد و کار بکجا رسید
 لیکن چون در آغاز قرن دهم نوبت شهرسازی ایران بدو دمان صفویه میرسد
 افشارها در خوزستان به فراوانی و انبوهی پیدا و نمایان می شوند و نام
 آنها در میان حوادث آن ولایت بسیار برده می شود.

طوائف افشار که در روزگار صفویان در خوزستان
 افشارهای خوزستان با فراوانی و انبوهی پیدا و نمایان می شوند آیا از نسل
 در زمان صفویان، آن افشارهائی بوده اند که در آغاز قرن ششم هجری
 همراه یعقوب بن ارسلان از دشت قیچاق آمدند؟ ...

اگر چنان بوده برای چه در مدت پنج قرن نامی از ایشان در میان حوادث
 خوزستان برده نمیشود؟ یا اگر از آن طوائف نبوده اند از کجا و کی
 بخوزستان درآمده بودند؟ و آن طوائف پیشین از خوزستان بکجا رفته و
 چه شده اند؟ ... نگارنده تا آنجا که جستجو کرده ام دلیل و قرینه را برای
 قطع یکطرف مسئله پیدا کردن نتوانسته ام.

(۴) اینست آنچه و صاف در این باره مینویسد: «یعقوب بن ارسلان از خوزستان
 بارها لشکر کشیده و میان او و اتابک سنقر محاربات رفت و عاقبت یعقوب منهزم شد.
 افشری از طلب افسری (۴) کرانه جست و بیش خیال معاودت را در مقدم دماغ خود
 راه نداد.»

بهر حال در زمان صفویان مردم افشار در خوزستان فراوان ، و در کوه کیلویه و راهپرمز و دورق و شوشتر و اطراف شوشتر جای گزین بوده و چندان ترسی از پادشاهان صفوی نداشته و پیروی و فرمان برداری چنانکه میبایست از خود آشکار نمی ساختند . اسکندریک ترکان چون از امرای عصر شاه طهماسب سخن میراند خلیل بیگ افشار حاکم کوه کیلویه را نام برده گوید که او صاحب ده هزار خانه افشار بود . (۵) در عهد شاه عباس بزرگ نیز گوید « مهتات کوه کیلویه و خوزستان  که در تصرف امرای افشار بود ناعایت نظام و نسق نیافته بود و حکام آنجا که در ایام فتن و فتور بخود سر بر آفتاب استیلا یافته بودند بدستور بحکومت قیام داشتند و اگر چه فی الجمله بازگشتی بدرگاه جهان بنا می نمودند اما ... اذعان او امر پادشاهی بنوعی که مرغوب طبع مبارک باشد نمی کردند (۶) »

اسکندریک این عبارت را در سال ۱۰۰۳ می نگارد . در همان سال افشار های شوشتر به راهی مردم آن شهر بیرق یاغگیری افراسنه مراد بیگ فرستاده شاه عباس را در قلعه سلاسل محاصره نمودند و سید ممالک مشمشعی نیز با قشونی از عربان حویزه بکمک آنها سناف و شهر درویش را تصرف کرده سپس بشوشتر آمده در بیرون شهر اردو در شاه عباس نخست مدخواست که خودش با اردوئی بخوزستان رود لکن چون امر صلاح ندانستند از آن قصد برگشته ریز خود حاتم خان عمادالدوله و فرهاد خان سردار را با اردوئی برای سرکوبی اعراب و افشارها روانه خوزستان گردانید .

(۵) عالم ارا

(۶) عالم ارا ۳۴۱ .

در این دفعه فتنه بیدار شده باسانی خوابیده خوزری روی نداد. (۷) لیکن دو سال دیرتر (در سال ۱۰۰۵) افشارهای کوه کیلویه مخصوص طایفه گندزلو و اراشلو (۸) در شهر رامهرمز اجتماع نموده کوس یاغیگری و نافرمانی کوفتند و سید مبارک نیز با ایشان همدست بوده در این بار شاه عباس سرکوبی افشاریانرا واجب دانسته اللهو بردی خان حاکم فارس را مأمور این کار ساخت. اللهو بردی خان با سپاهی از شیراز بکوه کیلویه آمده گروه انبوهی از افشارها و لرها را بکشت. اسکندر بیک نتیجه قضیه را با این عبارت بیان می نماید: «بیدولتان بدبخت و سر کشان الوار و افشار آنچنان گوشمالی یافتند که بعد از آن خیال فساد پیرامون خاطر ایشان نگشت» (۹)

پس از وقایع دوره شاه عباس بزرگ از افشارهای خوزستان حادثه و واقعه در تواریخ ضبط نیست جز اینکه در هنگام فترت و شورش که پس از کشته شدن نادر شاه در سرتاسر ایران روی داد

پراکنده شدن افشارها
از کوه کیلویه و رامهرمز
و دورق :

طوایف عرب کعب از نواحی قبان در کنار دریا بدورق آمده و با چنگ و خوزری طوایف افشار را از آن ولایت بیرون راندند. گویا در همان ایام شورش و آشوب بود که افشارهای رامهرمز و کوه کیلویه نیز از نشیمنگاه های خود بیرون رفته و پراکنده شدند، زیرا تا آنجا که آگاهی

(۷) برای تفصیل عالم اراس ۳۴۲ - ۳۴۴، تذکره شوستر (چاپ هند) ص ۴۳ و ۴۴ دیده شود. لیکن باید دانست که تذکره این چند اشتباه را دارد: (۱) سال وقعه را ۱۰۰۲ مینویسد. (۲) میگوید اردوی شاه عباس هفت روزه بخوزستان درآمده بشوستر رسیدند و این سخن درخور باور کردن نیست. (۳) سرکرده اردو را مهدی قلیخان شاملو مینویسد با آنکه او یکی از همراهان فرهاد خان سردار بوده است.

(۸) از افشارهای خوزستان طوایفی که بانام شناخته میشدند گندزلو و اراشلو و الپلو بوده اند.

(۹) عالم اراس ۳۴۹

داریم در زمانهای دیرتر از مردم افشار در آن نواحی جز گروه اندکی در کوه کیلویه نبوده است.

بارون دوبرود نایب سفارت روس در طهران در زمان محمد شاه، که سالها در ایران بسر برده و در سال ۱۸۴۰ میلادی گردشی در خوزستان و لرستان کرده، در سیاحت نامه خود می گوید که افشارها چون ازدورق بیرون رانده شدند گروهی از آنها در کنگاور و اسدآباد نشیمن گرفتند و گروهی بارومی آذربایجان رفتند و برخی هم در نزدیکی شوشتر و دزفول جای گزین گردیدند. (۱۰) دوبرود در عبور خود از کوه کیلویه و بهبهان در باره ایلهای آن نواحی تحقیقها کرده جز گروه اندکی از افشارها را در نزدیکیهای شهر بهبهان سراغ نگرفته و گوید که آنها جز بزبان فارسی سخن نمیگفتند بآنکه طوایف کوچک دیگری از ترک که در آن نزدیکیها نشیمن داشتند بزکی سخن می گفتند (۱۱)

تنها طائفه افشار که تاکنون در خوزستان بازمانده کندزها یا افشارهای طائفه کندزلو (۱۲) است که در شهر شوشتر و نزدیکی شوشتر و اطراف آن های آن نشیمن دارند و تا آنجا که آگاهی داریم این تیره افشار از آغاز روزگار صفویان در همان نقاط جای گزین و نیرومند و استوار بوده اند (۱۳)

در شهر شوشتر محله ای که در کنار شهر و در آن طرف رود کرگر نهاده و بنام بلیقی (بلایقه مصر بلده) شناخته می شود مخصوص کندزلو هاست. همچنان در شانزده تیره فاجند و سنک ز شوشتر ده هائی که آباد است کندزها را در آنجا می بینیم. اگرچه سرشماری درستی در

(۱۰) سیاحتنامه نویسی پندیده، ص ۱۱۰.

(۱۱) بارون دوبرود چند اول درود.

(۱۲) کندزلو تیره معروفی از ایل افشار بوده و طایفه از ایشان در زمان نادر شاه در خراسان بوده اند (جهانگشای نادری دیده شود) (۱۳) در آغاز روزگار صفویان بیشتری از آنکه شوشتر از آن طایفه بوده اند.

دست نیست لیکن میتوان یقین نمود که شماره این مردم در شوشتر و نزدیکی های آن کمتر از هزار خانوار نمی باشد.

همه گندزلوها - چه در شهر شوشتر و چه در ده های آن - بلبجه شوشتری سخن گفته و از ترکی که زبان نیاکانشان بوده هیچگونه آگاهی ندارند، و این خود دلیل است که این گروه و مردم از زمان بس دیرینی در خوزستان زیست میکنند. ولی با اینهمه ناتوانسته اند زندگانی ایلی خود را از دست نداده و با دیگر مردم در نیامیخته اند، چنانکه در هیچیک از رنگ و رخسار و ساختمان بدن شباهتی بخوزستانیان ندارند. گذشته از این در شکل جامعه و در بیشتری از عادات و کیفیات زندگانی نیز از شوشتریان جدا و ممتاز می باشند: از جمله شوشتریان عموماً دستاری از پارچه کبود راه راه که او شود می نامند بسر می بندند ولی گندزلوها کلاهی از نم بسر خود می گذارند. زنهای شوشتر در رو گرفتن و خود را از نگاه بیگانگان پنهان داشتن (۱۴) بسی تقید و کوشش دارند لیکن زنهای گندزلو حتی آنهائیکه در بلیتی که محله ایست از شوشتر می نشینند مانند عموم زنهای ایلات رو بند و چادر نشناخته در راه انداختن گردونه زندگانی همپا و همدست مردان خود می باشند.

مطلبی را که در پایان باید نوشت اینست که گندزلوها بار سال در هنگام باغگیری شیخ خزعل خان طرف دولت را گرفته و آماده شده بودند که در هنگام احتیاج تفنگچی های خود را بکمک نظامیان ساخلو شوشتر بشهر بیاورند. اگر چه بجهت آزار و گزندگی که از شیخ میدیدند سر انجام دسته از آنها باچار شدند که باردوی شیخ در راهمرز پیوندند، ولی در باطن جز نا بودی باغیان و فیروزی دولت آرزویی نداشتند